که وصفان بگفت کو محاکات / که صاحب حال داند کاین حکایت

ولی بر وفق قول قائل دین / نکردم رد سؤال سائل دین

پی آن تا شود روشن تر اسرار / درآمد طوطی طبعم بگفتار

بعون فضل و توفیق خداوند / بگفتم جمله را در ساعتی چند

دل از حضرت چو نام نامه درخواست / جواب آمد بدل کین گلشن ماست

چو حضرت کرد نام نامه گلشن / شود زو چشم دلها جمله روشن

سؤال

نخست از فکر خویشم در تحیر / چه چیز است آنکه گویندش تفکر

جواب

مرا گفتی بگو چه بود تفکر / کزین معنی بماندم در تحیر

تفکر رفتن از باطل سوی حق / بجزو اندر بدیدن کل مطلق

حکیمان کاندرین کردند تصنیف / چنین گفتند در هنگام تعریف

که چون حاصل شود در دل تصور / نخستین نام او باشد تذکر

وزو چون بگذری هنگام فکرت / بود نام وی اندر عرف عبرت

تصور کان بود بهر تدبر / بنزد اهل علم آمد تفکر

ز ترتیب تصورهای معلوم / شود تصدیق نامفهوم مفهوم

مقدم چون پدر تالی چو مادر / نتیجه هست فرزند ای برادر

ولی

ولی ترتیب مذکور از چه و چون / بود محتاج استعمال قانون

دگر باره در آن چون نیست تأیید / هر آیینه که باشد محض تقلید

ره دور و دراز است آن رها کن / چو موسی یک زمان ترک عصا کن

درآ در وادی ایمن زمانی / شنو انی انا الله بی گمانی

محقق را که از وحدت شهود است / نخستین دیده بر نور وجود است

دلی کز معرفت نور و صفا دید / ز هر چیزی که دید اول خدا دید

بود فکر نکو را شرط تجرید / پس آنگه لمعهٔ از برق تأیید

هر آنکس را که ایزد راه ننمود / ز استعمال منطق هیچ نگشود

حکیم فلسفی چون هست حیران / نمی بیند ز اشیا غیر امکان

از امکان می‌کند اثبات واجب / از آن حیران شد اندر ذات واجب

گهی از دور دارد سیر معکوس / گهی اندر تسلسل گشته محبوس

چو عقلش کرد در هستی توغل / فرو پیچید پایش در تسلسل

ظهور جملهٔ اشیا بضد است / ولی حق را نه مانند و نه ند است

چو نبود ذات حق را ضد و همتا / ندانم تا چگونه دانی او را

ندارد واجب از ممکن نمونه / چه داندش آخر چگونه

زهی نادان که او خورشید تابان / بنور شمع جوید در بیابان

تمثیل